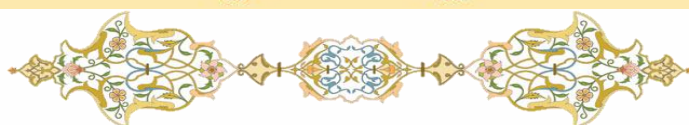


رمان: **مُحَرَّمِین**

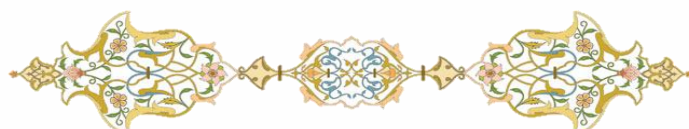
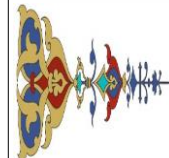
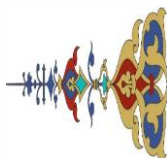
(بر مبنای واقعیت)

سید مهدی
مجتهدیستان



رمان یمن یمن

<https://t.me/sistanymogtahed>



به نام خدای امام زمان

رمان یمنِ یمن

فهرست

- 6 «سیاه رفتن چشم ها»
- 9 «تو انتخاب شده ای»
- 20 «دروغ بود»
- 27 «نقطه ضعف»
- 32 «تبلیغ خانواده»
- 40 «تقلید در بطلان تقلید»
- 43 «بازگشت»
- 50 بخش ضمیمه: «ترفندها»
- 50 ترفند اول: جدا کردن مردم از علما
- 57 ترفند دوم: وصیت، راه شناخت حجت خداست نه معجزه
- 62 ترفند سوم: تاویل حدیث، توجیه حدیث، تقطیع حدیث، بازی با حدیث، انتخاب سلیقه ای!
- 69 ترفند چهارم: اطاعت از امام واجب است

«سیاه رفتن چشم‌ها»

وقتی از پشت گوشی تلفن این جمله را شنیدم، چشمانم سیاهی رفت، سرم یخ کرد و دیگر نفهمیدم چه شد. باورش برایم شبیه به محال بود، اصلاً نمی توانستم بپذیرم. نه هرگز! هرگز! سه سال به شدت درگیرش بودم. آنقدر با اطمینان جلو رفته و دیگران را با خودم بُرده بودم، که حال امکان نداشت بپذیرم:

❖ همه اش خواب و خیال بوده!

❖ همه اش دروغ بوده!

❖ همه اش پوچ و باطل بوده!!!

منی که به خاطرش با همه اطرافیانم جنگیده بودم.

با پدرم؛

با مادرم؛

با خواهران و برادرانم؛

با دوستانم؛

و از همه مهمتر با همسرم!!!

یعنی چگونه ممکن بود؟! اما شده بود!

صدای هم سرم حمید را کم زور شنیدم که به سمتم دوید و گفت: چی شد فاطمه؟

... چشمانم را باز کردم. سرم روی پای حمید بود و با نگرانی چشم به من دوخته بود. به شدت گریه ام گرفت. چنان از ته دل حق حق می زدم که می گفתי قلبم در حال کنده شدن است. یک لحظه فکر کردم که در این سه سال چه بلایی سر همسر و دو بچه ام آورده ام؟!!

او چقدر پای من سوخت تا بتواند نجاتم دهد. اما من در این سه سال با توهم اینکه راهم صد در صد درست است گوش به حرف هیچ کس نمی دادم و تمام تلاش های همسر برای نجاتم را نا کام می گذاشتم!

آری این منم:

❖ یک فریب خورده که گمان می کرد هدایت شده!

❖ یک بدبخت بیچاره که گمان می کرد در اوج سعادت به سر می برد!

❖ یک نادان بی مطالعه که فکر می کرد تنها خودش و همفکرانش حقیقت

را می دانند و در اوج آگاهی هستند و صدها میلیون هم مذهبش همه

گمراه و نادانند و پیرو نادان هایی مثل خود!!!

باورم نمی شد. من چگونه به اینجا رسیدم؟ چرا خدا دستم را در این مدت نگرفت؟ یا من دست خدا را که به سمتم دراز شده بود نگرفتم؟!

به هر زوری بود با همان حق حق به همسرم گفتم: الآن فهمیدم همه اش دروغ بوده! تو راست می گفتی حمید. بقیه درست می گفتند حمید. بقیه می دانستند و این من بودم که نمی دانستم.

حمید تو را به خدا حلالم کن. الآن می فهمم در این سه سال با تو چه کردم!!! و در یک لحظه دیدم چشمان همسرم که در آن نگرانی موج می زد پر از اشک شوق و حسرت شد!

شوق از اینکه بالاخره خدا جواب دعاهايش را داده بود و من از سیاهراه رفته ام بازگشتم، و حسرت اینکه سه سال، لحظه لحظه ی زندگی مان را تلخ و سخت و ویران کرده بودم.

آری من برگشتم. اما با کوله باری از شکست و حسرت و پرونده ای پر از خطا و گناه و رنجاندن عزیزترین کسانم.
این منم. فاطمه پیرو احمد.

«تو انتخاب شده ای»

دوازده مهدی بعد از دوازده امام خواهند بود.^۱ مهدی اول ظهور کرده است.^۲ مهدی اول همان یمانی موعود است که از نشانه های ظهور امام زمان علیه السلام می باشد.^۳ مهدی اول فرزند با واسطه حضرت مهدی است.^۴ مهدی اول نامش احمد است که در وصیت پیامبر در شب وفات بدان تصریح شده است.^۵ مهدی اول احمد بن اسماعیل از اهالی بصره است که طبق روایت در منطقه مدینه به دنیا می آید.^۶ او سفیر و فرستاده حضرت مهدی است که هر کس به دعوت او ایمان نیاورد، دست رد بر سینه امام زمان زده است.^۷

۱. در این باره تنها ۶ روایت ضعیف وجود دارد که دو تایش از هفت امامی ها رسیده، یکی از شش امامی ها، یکی از غلو کنندگان، یکی از اهل سنت و یکی هم کلاً بدون سند؛ و در مقابل اینها لا اقل ده حدیث وجود دارد که می گوید مهدی های این امت همان ائمه دوازدهگانه می باشند. این در حالیست که نظریه دوازده مهدی از دو حال خارج نیست: یا آن دوازده مهدی هیچ منصبی از جانب خدای متعال ندارند که در این صورت دانستن و ندانستن چنین مسئله اهمیتی ندارد، و یا آنها دارای مقام امامت یا خلافت و یا وصایت از رسول خدا یا ائمه علیهم السلام هستند که این، مخالف ضرورت مذهب شیعه و نیز صدها روایت درباره حصر عدد اوصیا و خلفا و ائمه علیهم السلام در دوازده نفر می باشد.
۲. چیزی به نام مهدی اول وجود ندارد، و طبق آنچه از روایات به اثبات رسیده، مهدی های این امت همان ائمه علیهم السلام می باشند.
۳. این دروغ محض است و یمانی نه موعود است، نه ظهوری دارد و نه همان مهدی اول است، و نیز هیچ منصبی از جانب خداوند ندارد.
۴. این سخن هیچ دلیلی ندارد و حتی در حدیث وصیت دوازده مهدی هم نگفته مهدی اول فرزند با واسطه امام زمان علیه السلام می باشد.
۵. اولاً پیامبر اصلاً در شب وفات نکرده اند و این مورد اتفاق نظر همه فرقه های اسلامی از جمله شیعیان است و همین دلیل واضحی بر بطلان آن روایت می باشد، ثانیاً در مقابل این وصیت، سه حدیث دیگر وجود دارد که از وصیت پیامبر در آخرین لحظات حیات ایشان سخن گفته و حتی اشاره ای به بودن دوازده مهدی بعد از دوازده امام در آنها وجود ندارد.
۶. احمد بن اسماعیل بصری دارای قبیله و نسبی مشخص بوده و اصلاً سید نیست که بخواهد فرزند با واسطه حضرت مهدی علیه السلام باشد، و آن روایت هم که تنها از طریق اهل سنت وارد شده، گفته: مهدی متولد مدینه است نه مدینه.
۷. طبق تصریح آخرین توقیع امام زمان علیه السلام، ایشان هیچ سفیری در دوره غیبت کبری نخواهند داشت، و این دروغی اضافه بر دروغهای قبلی می باشد.

چگونه دلت می آید به فرستاده امام زمانت پشت کنی؟

تو که اینقدر در دعاهاى ندبه صدایش می زدی. تو که هر جمعه منتظر ظهورش بودی. تو که یکی از دعاهاى همیشگی ات: اللهم عجل لولیک الفرج بود. حالا دست بیعت به فرزند دلبد امام زمان، فرستاده ایشان، کسی که پیامبر به او وصیت نموده نمی دهی؟

اینها حرفهایی بود که وقتی برای بار اول وجود چنین شخصی و ظهور چنین شخصیتی را انکار کردم از سمیه خانم شنیدم.

قبلاً شنیده بودم که بعضی مردم چه راحت گول افراد حيله گر را می خورند و دین و دنیای شان را بر باد می دهند اما هیچ وقت باورم نمی شد من هم روزی یکی از همان افراد گول خورده باشم.

اما چه گول خوردنی؟! امام سیزدهم ظهور کرد!!!

➤ احمد بصری کیست؟ فردی عراقی فارق التحصیل دانشگاه بصره که سال 1999 وارد حوزه علمیه نجف می شود و بعد از برهم زدن نظم حوزه به ادعای وجود فساد مالی و عدم توجه به قرآن و احادیث، در سال 2002 مدعی می شود فرستاده امام زمان است و آمده تا زمینه را برای ظهور ایشان مهیا کند و این زمینه سازی با اصلاح عقاید آغاز می گردد.

چون مردم در دوره غیبت امام علیه السلام توسط علما گمراه شده اند و آنچه الآن بدان معتقد هستند قریب به اتفاق آن باطل و غلط است!

➤ او ادعاهای خود را به صورت پلکانی بالا می برد تا جایی که با تمسک به تک حدیثی با سندی بسیار ضعیف و به هم پاشیده و متنی خراب و در هم، موسوم به حدیث وصیت، ادعا می کند دارای مقام وصایت و امامت بوده و همان قائم موعود و یمانی عصر ظهور و رسول قبل از قیام است! همچنین با توجیهی ساختگی و خنک، دارای نبوت و حتی الوهیت هم می باشد!!!

➤ از آن طرف، مقارن با بالا بردن سطح مقامات خود، تا جایی که می تواند مقام اهل بیت علیهم السلام را پایین می آورد به گونه ای که آنها برای علم آموزی به مکتب می رفته اند؛ علمشان نسبت به مسائل مختلف دنیوی از جمله فهم زبان مردم بسیار محدود بوده است؛ معصوم نبوده اند و دارای خطا و فراموشی و حتی غلط خواندن قرآن بوده اند؛ امام حسین علیه السلام دارای شرک نفسی بوده؛ حضرت علی علیه السلام همان انسان خاسر در سوره عصر می باشد و ...

روزی در یکی از مجالس روضه ی مادر شوهرم با سمیه خانم آشنا شدم. او در آن مجلس سخنرانی کرد و حرفهای احسان سی خلی جالبی از امام زمان علیه السلام و مظلومیت ایشان و علائم ظهور و نوید ظهور زد:

❖ ای مردم! هیچ می دانید که ما در عصر ظهور هستیم و کمترین فاصله تا آمدن منجی عالم بشریت را داریم؟! آنچه که هزاران سال مستضعفان عالم در انتظارش بودند در حال تحقق پیدا کردن است. طبق روایات فراوان، ما در دوره آخر الزمان قرار داریم!

❖ اما آیا تا به حال به این فکر کرده اید که اگر امام زمان بیاید او را یاری می کنید یا نه؟! حتماً با خود می گوئید: این چه سوالی است؟ معلوم است که یاریش می کنیم.

اما من می گویم: مگر در زمان امام حسین علیه السلام، شیعیان، امام زمان خود را که سالها ظاهر و حاضر بود تنها نگذاشتند؟!!

❖ پس خیلی هم از خود مطمئن نباشید که امامتان را یاری خواهید کرد. یاری کردن امام بسته به این است که از خود بگذرید. از خود گذشتن هم به این نیست که از جان و مالتان مایه بگذارید بلکه به اینست که از تکیه بر عقل و فهم خود و سخن این و آن دست بردارید و فقط مطیع تقلید (قرآن و سنت) باشید. کسی که تابع تقلید نباشد یقیناً به هنگام ظهور امام ایشان را یاری نخواهد کرد حتی اگر تمام عمر هر جمعه ندبه خوانده و برای پایان یافتن غیبت آن امام اشک ریخته باشد.

از حرف هایش بسیار خوشم آمد، همه اش امید می داد که موقع ظهور رسیده و خوشحال باشید و از این حرفها!

بعد از روضه رفتن جلو و از حرفهایش تشکر کردم.

خیلی با من گرم برخورد کرد و طی چند دقیقه صحبت، شماره من را گرفت و گفت:

❖ ما با هم خواهر هستیم و از این به بعد بیشتر با هم آشنا می شویم!

و اولین برخورد ما تبدیل شد به تماس های روزانه از طرف او، و در هر تماس و پیامش دم از ظهور امام زمان علیه السلام می زد و کم کم سوالاتی از من می پرسید که ابهاماتی را برایم ایجاد می کرد یا شبهاتی را مطرح می نمود که من از جوابش ناتوان بودم:

روز سوم آشنایی:

❖ تا به حال فکر کرده ای ممکن است حضرت مهدی قبل از ظهورشان

سفیری بفرستند تا برای قیام ایشان زمینه سازی کند؟ درست مانند امام

حسین که مسلم را قبل از خود به کوفه فرستادند؟^۸

❖ نه! مگر چنین چیزی ممکن است؟! چرا ممکن نباشد؟ نه تنها ممکن است

که این در روایات اهل بیت تصریح شده است!^۹

^۸ سفیر فرستادن امام حسین علیه السلام هیچ ربطی به ظهور امام زمان علیه السلام ندارد. زیرا حرکت امام حسین علیه السلام به درخواست مردم کوفه بود لذا باید آنها توسط امام علیه السلام راستی آزمایی می شدند اما حرکت امام زمان علیه السلام مستقیماً به درخواست خدا صورت می گیرد که طبق تصریح روایات، امر ایشان در یک شب - که مراد همان شب بیست و سوم ماه رمضان می باشد - اصلاح می شود لذا نیازی به سفیر و مقدمه سازی ندارند.

^۹ این دروغ محض است و هیچ روایتی در این باره وجود ندارد چه برسد به روایات!

❖! پس چرا تا به حال کسی به ما چنین چیزی نگفته؟!

❖ نگفته ها زیاد است عزیزم. اینکه من آن روز گفتم باید تابع ثقلین باشیم برای همین است. ماها خیلی چیزها را نمی دانیم چون به ما نگفته اند که بدانیم اما در روایات هست!

❖ پس یعنی واقعاً ممکن است قبل از ظهور، کسی از طرف حضرت برای زمینه سازی بیاید؟

❖ بله! بله که ممکن است! فقط ما باید خودمان را آماده کنیم که خدایی نکرده مثل مردم کوفه سفیر امام زمان را تنها نگذاریم!

روز پنجم آشنایی:

❖ اگر امام زمان سفیری از طرف خود بفرستند از چه راهی باید او را شناخت؟!

❖ نمی دانم؟!

❖ اگر نمی دانی پس چطور منتظر ظهور امام زمان هستی؟

❖ راستش من تا حالا منتظر ظهور خودشان بودم نه فرستاده شان. خود امام زمان را که با صیحه آسمانی و معجزه خواهیم شناخت اما سفیرش را نمی دانم.

❖ نام سفیر امام زمان احمد است. این در روایت صحیح السندی! آمده که
توسط شیخ طوسی در معتبرترین کتاب او! یعنی غیبت ثبت شده است.
کتاب غیبت را خوانده ای؟
❖ نه!

❖ این روایت را تا به حال شنیده بودی؟!
❖ نه!

❖ بیا من فایلش را توی گوشیم دارم، اینجاست، خودت ببین.
❖ من تا به حال این روایت را نشنیده بودم.

❖ به نظرت چرا علمای ما هیچوقت این روایت را برای ما نخوانده اند؟!
با اینکه هم سندش صحیح است و هم در مهم ترین کتاب توسط بزرگ
ترین عالم شیعه نوشته شده.¹⁰
❖ نمی دانم؛ واقعاً چرا؟
❖ چرایش را کم کم می فهمی.

روز هشتم آشنایی:

❖ تا به حال این روایت را دیده ای که بزرگ ترین دشمنان قائم، علما و
فقها هستند؟!

¹⁰. این هم دروغی آشکار است، چون حدیث وصیت دارای ضعیف ترین و به هم پاشیده ترین سندهاست و شیخ طوسی هم که تنها ناقل آن می باشد محتوای این حدیث را قبول ندارد و به همین جهت در دو کتاب اعتقادی که برای بیان عقائد صحیح مذهب تشیع نگاشته است کوچک ترین اشاره ای به مسئله مهدیین ندارد.

❖ علما و فقها؟!

❖ بله! من که این را از خودم نمی گویم، از روایت گفتم. بیا خودت ببین!

❖ آخر علمای ما که آدمهای خوبی هستند.

❖ خوبند؟ اگر خوبند پس چرا تقلید را رواج می دهند؟! کدام آیه یا روایت

گفته تقلید کنید؟!¹¹

❖ نمی دانم، من که همه روایتها را ندیده ام.

❖ نه عزیزم. در هیچ روایتی نیامده.

❖ یعنی همه شان دروغ می گویند؟!!!

❖ باز که از تقلین یادت رفت. شما چکار داری اینها دروغ می گویند یا

راست. شما باید ببینی اهل بیت چه گفته اند.

و این سخنان پیوسته ادامه داشت و هر روز جدیدتر و جدی تر می شد تا اینکه

بعد از دو سه هفته برای من یک پیام عجیب فرستاد:

❖ می خواهم به تو یک بشارت بدهم: تو انتخاب شده هستی؛ منجی قائم و

فرزند امام زمان علیه السلام و یمانی ظهور کرده!

¹¹. درباره تقلید، هم آیه قرآن وجود دارد، هم روایت و هم حکم عقل که در کتاب های مفصل بیان گشته است.

اولش کمی خنده ام گرفت و پیام را به مسخره و شوخی گرفتم، تا اینکه ساعتی بعد ایشان تماس گرفت و شروع کرد به تو ضیح دادن در مورد احمد! هر چه بیشتر گفت بیشتر کنجکاو شدم تا اینکه پیشنهاد داد حضوری همدیگر را ببینیم.

سمیه خانم فردا آمد منزل ما و چند ساعت برای من صحبت کرد و نکته مهم صحبت هایش این بود که من انتخاب شده احمد و امام زمان علیه السلام هستم! شاید بیشترین چیزی که برای من جذابیت پیدا کرد همین حرفها بود.

آری این شگردشان است:

(1) سوء استفاده از احساسات و تحریک آنها به سمت و سویی که

ظاهرش به نام دوست و باطنش به کام آنها؛

(2) محک خلأهای احساسی تو و پر کردن آنها با حرفها و رفتارهای شان به

گونه ای که وابسته آن حرفها شوی؛

(3) محک زدن خودکمترین یا خودبزرگ بینی تو و سپس تعامل کردن با تو

به گونه ای که آن بینشت ارضا شود و آرام بگیری و خمار این رفتارها گردی؛

(4) سوق دادن تو به سمت توهم گرایی و خیال پردازی تا با خواب و خیال و

توهم تو را مطیع خود کنند؛

آری من انتخاب شده بودم! اما یکبار از خودم پرسیدم چرا من؟ مگر من چه درجه ای از ایمان داشتمه ام یا چقدر اعمال صالح انجام داده ام که از میان صدها میلیون شیعیان مومن و با تقوا و خداترس و نیکو سیرت، من باید انتخاب شوم؟؟؟؟!!!

بعضی افراد گمان می کنند گول خوردن تنها به علت ناآگاهی است، اما من که خود تجربه ای تلخ در این زمینه دارم می گویم: مهمترین علت گول خوردن، نقص و عیب های روانی و درونی است:

❖ اینکه دوست داشته باشی همیشه با بقیه فرق کنی؛

❖ اینکه بخواهی خلاهای احساسی ات را با تصمیمات احساسی پر کنی؛

❖ غرور و تکبر؛

❖ ریاست طلبی و شهرت گزینی؛

❖ عقده های روانی؛

❖ ریاء و خودنمایی؛

❖ عُجب و خودپسندی؛

❖ لجباز بودن، و ...

تمام اینها گاهی به جای اینکه تو را از دین دور کند بر عکس، به تو یک تعصبی می دهند که به فرقه ای باطل پیوندی تا تمام این نقص ها و عیب ها در آنجا ارضا شوند و تو به آرامش برسی!

«دروغ بود»

حمید همانطوری که سرم را در آغوش گرفته بود و اشک می ریخت، پرسید از کجا فهمیدی این همه وقت به بیراهه می رفتی؟ پشت تلفن کی بود؟ چه چیزی به تو گفت که هم اینقدر بدحال شدی و هم یک دفعه حقیقت را فهمیدی؟!

برای خودم هم سوال بود. من چطوری به آن سمت رفتم و سه سال شبانه روز هر چه توانستم به آنها خدمت کردم، و چگونه برگشتم؟

یعنی می شود یک انسان اینقدر ساده دل باشد؟! اما حالا که شده بود!

سمیه خانم هر روز با من ارتباط می گرفت و از احمد صحبت می کرد. یواش یواش از جریان خوشم آمد و او هم من را وارد گروه های تلگرامی جریان کرد. دیگر کارم شده بود سرکشی به گروه ها و کانال های تلگرامی این جریان. تا اینکه او من را به جلسات خانگی خودشان برد.

در همان جلسه اول، ایشان من را به عنوان تازه ایمان آورده معرفی کرد و همه به من تبریک گفتند و یکی از خانم ها گفت: اتفاقاً دیشب خواب سید را دیدم که در جلسه ما حضور پیدا کردند و یک عدد سیب آوردند و تعبیرش شما هستید!

من همانجا از خودم نپرسیدم:

(1) چرا سمیه خانم دروغ می گوید؟ من که هنوز ایمان نیاورده ام! آیا می شود فردی دروغگو واسطه هدایت من، واسطه انتخاب شدن من، واسطه بین من و امام زمانم باشد؟؟!!

اما با همین تلقین او گویی من در همان لحظه باور کردم که ایمان آورده ام و ایمان آوردم!

(2) تو که سید یمانی را در بیداری ندیدی، از کجا فهمیدی آن کسی که در خواب دیده ای خود سید بوده است؟ بلکه نه تو، هیچ کس از پیروان احمد بصری در ایران او را در بیداری ندیده! و هر کس هم که ادعا می کند او را دیده، یا دروغ می گوید و یا توهم زده است. درست مثل همانهایی که توهم می کنند امام زمان علیه السلام را دیده اند!

یادم نمی رود شبی در جلسه ای شرکت کرده بودم که مداحش با سوز و گداز از امام زمان علیه السلام می گفت و شعر می خواند، که ناگهان وسط آن سوز و گداز گفت: دی شب که می خواستم وارد این هیأت شوم یک جوان رعنا ی زیبایی را دم در دیدم، گفتم آقا نمیان داخل؟

گفت شما برو من هم خواستم می‌آیم. چه کسی می‌داند شاید او امام زمان بوده است که به جلسه شما نظر داشته!!!

اما چون این سخن مسخره، و وسط احساسی‌ترین حالت مخاطبان بیان شد، تقریباً همگی پذیرفتند و نه تنها اعتراضی نکردند که صدای گریه‌شان هم بلندتر شد.

خدا را شکر، حاج آقای مسجد بر خلاف بعضی منبری‌ها که پس از منبر، مجلس را ترک می‌کنند و برای مداحی نمی‌مانند، ایشان همیشه بعد از منبر می‌آمد پایین گوشه‌ای می‌نشست و تا آخر مداحی حضور داشت، و آن شب هم بود و شنید که مداح چگونه با احساسات مردم و شأن امام زمان علیه السلام بازی کرد.

اما آن شب کاری نمی‌شد کرد چون نه امکان داشت جلسه را از وسط به هم ریخت و نه بعد از جلسه کسی گواهی برای شنیدن داشت، لذا حاج آقا بر خلاف میل باطنی، انتقاد خود را برای منبر فردا شب گذاشت.

فردا شب حاج آقا واقعاً منبری عالمانه رفت و گوشزد کرد:

➤ هر خوشکلی امام زمان نیست و تا نشانه‌ای قطعی بر این همانی بودن در

دست نباشد نمی‌توان ادعای تشریف کرد.

➤ امام زمان در هر لباسی دیده نمی‌شوند.

➤ اصلاً دیدن امام زمان علیه السلام اینطور آبکی نیست و اگر قرار بود اینقدر راحت بتوان ایشان را دید که دیگر غائب بودن آن حضرت مسخره می شد.

➤ حاج آقا تذکر داد که اشک باید عالمانه و عارفانه ریخته شود نه احساسی و بی منطق، و الا انسان پای فیلم سوزناک هم گریه اش می گیرد!

➤ نباید کسی از احساسات مردم سوء استفاده کند.

➤ نباید به هر قیمتی از مردم اشک گرفت.

➤ نباید مردم را توهم گرا بار آورد و ...

منبر حاج آقا کار خودش را کرد و بسیاری از افراد از خواب غفلت بیدار شدند و البته نظرشان هم از آن مداح برگشت، اما حاج آقا که نمی خواست چنین شود، سخنان محبت آمیز و احترام انگیزی هم در مورد مداح جلسه زد تا آبروی ایشان هم حفظ شود.

خوب بنده خدا چکار می کرد؟

سکوت می کرد تا این همه مستمع به کجراهه بروند؟؟؟

خدا می داند اگر همین حرفهای بیهوده و بیخود را کمی پررنگ کنند می بینی چند وقت بعد بر سر زبانها افتاد که در فلان هیأت امام زمان دیده شده است، و باز اگر پررنگتر شود، آن هیأت به مکان مقدسی تبدیل می شود که افراد بیایند

و حاجت بگیرند، و باز اگر پر رنگ تر شود، عده ای خواب می بینند که این هیأت مورد توجه امام زمان است و به دیگران میگویند هیأت های دیگر نروید بیایید اینجا که فلان است.

البته حاج آقا هیچ اشاره ای به سخنانی که مداح در شب گذشته زده بود نکرد و اسم او را هم نیاورد، فقط به صورت کلی گوشزد کرد که بعضی حرفها و برداشتها و گریه گرفتن ها غلط است، و این سخنان را تنها از سر وظیفه و احساس مسئولیت زد، اما مداح که شاید باطنش را تزکیه نکرده بود، بلا فاصله بعد از تمام شدن سخنرانی حاج آقا بلندگو را گرفت و گفت: من ادعا نکردم امام زمان را دیده ام، بلکه فقط گفتم شاید آن جوان خوشکل امام زمان بوده است!

و همین سخن سطحی او، آبی شد بر آن همه آتش حقیقتی که حاج آقا بر افروخته بود!

حاج آقا دید اگر این دفعه هم صبر کنند و جواب مداح را برای فردا بگذارند تنور حواسها سرد شده و مسئله به فراموشی سپرده می گردد، لذا مجبور شد همانجا جواب مداح را با صدای بلند بدهد که بیان احتمالش هم غلط است، و با همین "شاید کردن ها" بسیاری از افراد گمراه شده اند.

می دانید! خیلی از مردم قدرت تحلیل و تشخیص حق از باطل را ندارند، و این مسائل هم که پیش می آید نمی فهمند طرف منبری را بگیرند یا مداح را، و احساسات پاکشان هم با این بحثها فروکش می کند.

چقدر سخنم به حاشیه رفت.

(3) تو که تعبیر خواب بلد نیستی پس از کجا فهمیدی تعبیر سیب می شود حضور من در این جلسه؟؟!!

بگذریم، فقط همین قدر بگویم که آن خواب از بیخ دروغ بود! ا صلاً او سیبی ندیده بود که بخواهد تعبیرش حضور من باشد!

اما این آخرین باری نبود که به من درباره دیدن خواب دروغ می گفتند، بلکه بارها و بارها در این باره به من دروغ گفتند و من این را آن روزی فهمیدم که پشت تلفن چشمانم سیاهی رفت و بر زمین خوردم و از همه رفته هایم برگشتم. راستش خودم با گوشی همسرم به نیلوفر زنگ زدم. چند وقتی بود که از او خبری نداشتم.

اما وقتی سلام کردم و صدای من را شنید شوکه شد و با کمی مکث گفت: دیگر با من تماس نگیر! وقتی علتش را پرسیدم گفت: دیگر نمی خواهم ارتباطی با کسی داشته باشم و از دعوت خارج شده و توبه کردم!

خیلی تعجب کردم. نیلوفر از ایمان به احمد دست برداشته؟! او که یکی از مبلغان پر تلاش در این زمینه بود و چقدر خواب از احمد می دید و نقل می کرد!

از او پرسیدم: آخر چرا برگشتی؟ چطور کافر شدی؟ پای تو چگونه لغزید؟

❖ اولین حرفهایی که طبق عادتمان به کسانی که از دعوت یمانی بر می گشتند می گفتیم.

❖ و البته اگر واقعاً کسی برگشته بود و با این حرفها تردیدی به خود راه نمی داد، نوع گویش مان عوض می شد و جز فحش و ناسزا و تهمت چیزی نثارش نمی کردیم!

گفت: نمی خواهم حرف بزnm فقط همین قدر بگویم: از من راضی باش چون زیاد به تو دروغ گفته ام!

با تعجب گفتم: چه دروغی؟ گفت: چند بار برایت خواب تعریف کردم که سید را دیدم و در مورد تو این حرفها را زده، همه اش دروغ بود! سمیه خانم به من گفت این دروغ ها را بگویم تا تو دلگرم شوی! و این دروغ گفتن گناه ندارد که ثواب هم دارد! دیگر نفهمیدم چه می گوید. این حرفهایش مثل پتک توی سرم خورد. چون خود من هم به سفارش سمیه خانم چندین بار خواب دروغ برای دیگران تعریف کرده بودم!

«نقطه ضعف»

من ذاتاً انسانی هستم که خیلی از تعریف و تمجید خوشم می آید و شاید علت بدبختی من هم همین بود. این خانم نقطه ضعف من را فهمیده بود لذا خیلی سریع در جمع به من جایگاه دادند و من را ادمین گروه تلگرامی خودشان کردند و همچنین مسئول صندوق وام که بین خانم ها بود.

اینقدر درگیر این جریان و تبلیغ شده بودم که از خانواده خودم فراموش کرده بودم و رابطه من و همسرم در این ایام به شدت سرد شده بود و طبق دستور العمل این خانم حق بیان ماجرا را هم نداشتم تا به من اعلام کنند، و چندین بار به خاطر بی توجهی به مسائل زندگی و دو فرزندم با همسرم دعوایم شد. چقدر احساس بزرگی می کردم:

❖ من ادمین گروهی بودم که به فرستاده امام زمان ایمان آورده اند.
❖ لا بد فرستاده امام زمان همه این خدمات من را مو به مو نظاره می کند و حتماً مورد رضایت اوست!
❖ خدایا شکرت. باورم نمی شد روزی برسد که اینقدر به امام زمان علیه السلام نزدیک شوم که ادمین گروه مربوط به پسرش باشم.

❖ چه شرفی!

❖ چه لیاقتی!

اطرافیان هم هر چه می توانستند این را برایم بزرگ می کردند. تیرشان کاملاً به هدف خورده بود. من همچون اسبی راهوار شده بودم که روز و شب به اینها سواری می دادم! یا نه چون خری بارکش شده بودم که شبانه روز برای این کانال ها زحمت می کشیدم، و همسر و دو فرزندم را فدای این خام فکری ها کرده بودم، و اصلاً:

❖ انگار نه انگار که آنها هم در خانه هستند.

❖ انگار نه انگار که آنها شریک زندگی من هستند.

❖ انگار نه انگار که من در قبال آنها شرعاً وظیفی دارم.

خوب این چجور فرستاده ای است که به جای هدایت دارد من را به ضلالت می برد؟

این چه هدایت شدنی است که آدمی را از وظایف شرعی خود دور می کند و در عوض تشویقت می کند ساعتها بنشینی و یک خواب دروغ اما جذاب ببافی تا افراد تازه ایمان آورده را دل قرص و مرددین در امر دعوت را جذب جریان کنی؟

اما خوب توجیهش به راحتی فراهم بود چون:

❖ اولاً همسر و فرزندان من که به دعوت سید ایمان نیاورده اند تا آدم حساب شوند و حق و حقوقی داشته باشند.

❖ ثانیاً امام زمان مهم تر است یا همسر و فرزندان؟! من دارم برای فرستاده
امام زمان اینقدر وقت می گذارم نه برای کاری بیهوده. پس هر چقدر هم
به همسر و دو فرزندم کم توجهی کنم اشکالی ندارد بلکه اگر اصلاً آنها
بمیرند - ای وای نه! - فدای یک تار موی سر امام زمان!

دیگر زندگی من شده بود گوشی موبایل و تلگرام و جلسات. نه از همسر
یادی بود نه از دو فرزندم. تمام هم و غم من این بود که بچه ها را بفرستم مهد
و مدرسه تا بتوانم به کارهایم برسم. از نظر من همسر و فرزندانم مزاحم بودند
نه خانواده.

هر چه جلوتر می رفتیم زندگی من جهنمی تر می شد ولی من به واسطه خواب
های خوبی که بعضی از زنان اتباع برای من می دیدند! یک برده محض بودم
در دستان سمیه خانم. البته خودم هم خواب هایی می دیدم که همیشه سمیه
خانم این خوابها را با تعبیر خوب برای من تعریف می کرد!

یکبار هم به من گفت: از طرف خادم پیام رسیده که احمد به من سلام رسانده
و گفته تو مانند حضرت زینب هستی که در دفاع از امام، حب همسر را
فراموش کردی! و به خواست عمه ام حضرت زینب تو در بهشت کنیز ایشان
خواهی بود!

بله تا بوده همین توجیهات بوده که افراد را در گمراهی نگه داشته است. خود امام زمان علیه السلام راضی نیست که تو حق همسر و فرزندت را پایمال کنی تا خدمتی به ایشان کرده باشی. امام زمان امام شرع و دین است، امام عقل و منطق است، حجت خدای عادل است.

ولی این حرفها در گوش کسی که به دعوت ایمان آورده نمی رود همانگونه که چشمش حقایق را نمی بیند و قلبش واقعیت را نمی پذیرد.

گاهی هم فکر می کنم که من گاوی بودم که خوب برایشان شیر می دادم برای همین تحویل می گرفتند که از دستشان در نروم!

یا طوطی میمون صفتی بودم که هر چه آنها می گفتند بدون ذره ای اندیشه برای دیگران تکرار می کردم و هر کاری آنها می کردند من هم همان کارها انجام می دادم:

❖ دروغ گفتن برای جذب افراد بیشتر؛

❖ تهمت زدن به انسان های پاکی که منکر دعوت بودند؛

❖ تمسخر و استهزای مومنانی که از این دعوت بی اطلاع بودند؛

❖ فحاشی و لعن کردن کسانی که با جواب های علمی و منطقی به مخالفت با دعوت بر می خاستند.

اما نه؛ من در واقع سگ تربیت شده آنها بودم که هر جا می گویند پارس کنم و هر جا می گویند دم تکان دهم. دشمن، کسی بود که آنها می گفتند، و دوست، کسی بود که همان ها تشخیص می دادند. ما فقط و فقط نا خواسته و با روانشناسی پیچیده آنها آموزش دیده بودیم که وفاداری کنیم.

اسب، خر، گاو، میمون، سگ! عجب عاقبتی دارند گروندگان که در عقاید باطل خود تعصب هم دارند!

«تبلیغ خانواده»

مدت کوتاهی از ایمان من نگذشته بود که سمیه خانم به من گفت: الان وقتش شده جریان را به همسرت بگویی و او را هم دعوت کنی.

من شب به همسرم جریان را گفتم. شوهرم با تعجب به حرفهای من گوش کرد و در آخر گفت: دیوانه شده ای و فریب شیادها را خورده ای. و کلی آن شب سر و صدا کرد و سمیه خانم و احمد بصری را فحش داد؛ من هم تا فحاشی او را شنیدم بی اختیار زدم توی گوش همسرم!!!!

همسرم شوکه شده بود.

البته خود من هم باورم نمی شد که چنین کاری کرده باشم!

همسرم از خانه قهر کرد و رفت و من تا صبح خوابم نبرد.

صبح سمیه خانم به من زنگ زد که چه شد؟

و من هم جریان را برایش تعریف کردم. در جواب گفت: مخالفت همسرت طبیعی است ولی تو نباید او را می زدی.

او دعوتم کرد بروم پیشش و من هم رفتم. سمیه خانم دیگر مربی من شده بود و چشم و گوش بسته هر چه می گفت انجام می دادم.

چند روزی با همسرم کلنجرار رفتم ولی قبول نمی کرد تا اینکه با چک کردن گوشی موبایلش فهمیدم با بعضی اساتید نقد جریان احمد بصری تماس گرفته است. حسابی از کوره در رفتم، چون نزد ما آن اساتید از هر حیوانی پست تر بودند. این مسئله را به سمیه خانم گفتم، خیلی عصبانی شد و گفت: خبرت می کنم.

فردا به من زنگ زد که بیا کارت دارم.

من هم رفتم.

دیدم خیلی خندان و خوشحال است.

پرسیدم: چه شده؟

گفت: دیشب یکی از خانم ها خواب احمد را دیده و سید گفته است به تو بگویم نگران نباش همسرت ایمان می آورد به شرطی که این دستورات را گوش کنی.

نمی دانم چرا می گفتند سید؟! مگر ما اعتقاد نداشتیم او دارای مقام امامت است؟ خوب ما کدام امام را اینگونه یاد می کردیم که این دومیش باشد؟! کدام شیعه مثلاً به امام حسین می گوید سید حسین؟! مگر داریم از بقال سر کوچه یاد می کنیم؟!

خوب اگر امام است مثل آدم بگوییم امام احمد یا لا اقل: حضرت احمد. ولی تکه کلام همه بزرگترهای جریان، سید یا احمد الحسن یا سید احمد الحسن بود.

بعدها فهمیدم چون آنها نمی توانند به جنگ صدها روایت در مورد حصر عدد ائمه و اوصیا و خلفای پیامبر در دوازده نفر بروند و از طرفی واقعاً به امامت احمد عقیده دارند و در واقع بیست و چهار امامی شده اند، برای در غفلت نگه داشتن این تناقض بزرگ، خیلی کم لفظ امام را برای او به کار می برند و به همان «سید» اکتفا می کنند!

بگذریم. من پرسیدم: چه دستوری؟

گفت: سید گفته از مسائل زناشویی با همسرت پرهیز کن و دیگر با او نخواب، اگر هم اعتراض کرد بگو تا ایمان نیاوری نمی توانم با تو همبستر شوم! در کنار این مسئله در منزل به خودت خوب برس تا همسرت تحریک شود!

➤ شما را به خدا کدام حجت خدا برای ایمان آوردن فردی از این راه استفاده کرده یا به کسی آن را توصیه نموده است؟!

من عقل داشتم، تحصیل کرده بودم، و با اینکه اطلاعات مذهبی ام زیاد نبود ولی باطل بودن این مطلب هم چیزی نبود که بر آدم عاقل پوشیده بماند.

اما من اینها را نمی فهمیدم چون هم کور شده بودم و هم کر، بعد از اینکه هم اسب شده بودم و هم خرا! سید فرموده، مگر می شود مخالفت کرد؟ سید در خواب این را به کسی گفته، و عالم خواب عالم ملکوت است که شیطان در آن دستبرد ندارد!¹² سید گفته با این کار شوهرم ایمان می آورد پس چرا از این توصیه روگردان شوم؟

اما هیچ وقت همسرم به این جریان ایمان نیاورد و این من بودم که از ایمان به احمد برگشتم!

ولی تا او ایمان نیاورده بود هیچ وقت از خودم نپرسیدم: پس وعده سید چه شد؟ چرا او ایمان نمی آورد؟

و حال که خودم برگشته ام کسی از افراد جریان حرفم را باور نمی کند که سید گفته بوده شوهرم ایمان می آورد و نیاورده است! و چه دلیلی واضحتر از این برای دروغگویی احمد؟

بگذریم. من برای ایمان آوردن همسرم از همان شب شروع کردم به پیاده کردن دستوری که به من گفته بودند!

¹². عالم خواب عالم ملکوت نیست بلکه برزخی میان ناسوت و ملکوت است، برای همین هم فرشته در آن راه دارد و هم شیطان، و بر همین اساس بسیاری از خوابها شیطانی بوده و به واسطه تصرف و تسلط شیطان رخ می دهد و این مطلب بر کسی پوشیده نیست.

به خاطر این رفتارم چندین بار با همسرم دعوایم شد و کار به کتک کاری رسید. هر چند:

➤ الآن می فهمم که من با او چه کرده ام!

➤ الآن می فهمم که چقدر او را زجر داده ام!

➤ الآن می فهمم که او حتی زمانیکه دست روی من بلند کرد دوستم داشت و می خواست با کتک هم شده مرا و زندگیش را نجات دهد.

اما افسوس که من به هدایتی رسیده بودم که به هیچ وجه نمی خواستم از دستش بدهم! برای همین باز هم شوهرم را تحت فشار قرار دادم و خودم را از او مضایقه نمودم تا جایی که پای خانواده ها وسط کشیده شد.

دیگر همه اقوام از مسئله من خبردار شده بودند. خانواده من مذهبی نبودند و مرا مسخره می کردند و این تمسخر آنان من را در عقیده ام متعصب تر می کرد. اما باز هم همسرم مقاومت کرد و ایمان نیاورد ولی پایم ایستاد و رهایم هم نکرد.

خوب این هم نتیجه تبلیغ من در خانواده:

❖ به صورت شوهرم سیلی زدم؛

❖ او را در تنگنای شدید زناشویی قرار دادم؛

❖ بعد از چندی به خاطر عدم تمکین های مکرر از او سیلی خوردم؛

❖ خودم را از همه لذت های زندگی مشترک محروم کردم؛

❖ در تمام فامیل مضحکه عام و خاص شدم؛

❖ آبرویم پیش فامیل های شوهرم رفت و ...

این تنها وضع من نبود. وضع تمام کسانی بود که به دعوت احمد بصری لبیک گفته بودند و هنگام تبلیغ خانوادشان با مخالفت آنها روبرو گشته بودند.

❖ چقدر زندگی های زن و شوهری که به طلاق منجر شده بود؛

❖ چه زندگی های مشترک شیرینی که به تلخی شدید گراییده بود؛

❖ چقدر پسرهایی که در روی پدر یا دخترهایی که در روی مادر خود ایستاده بودند؛

❖ برادرها از هم جدا شده بودند و خواهرها از هم جدا؛

❖ همه در روی هم؛

و تازه بعضی افراد متعصب یا قلدرِ جریان، خیلی شدیدتر از این بر خورد می کردند:

❖ تصور کنید پسری را که چاقو بگذارد زیر گلوی پدرش و بگوید یا به

احمد ایمان می آوری یا گردنت را می بُرم.

❖ تصور کنید برادری را که به موهای خواهرش چنگ زده و او را بر زمین

کوبیده که چرا به فرستاده امام زمان ایمان نمی آوری کافر؟!

❖ تصور کنید دختری را که به مادرش بگوید تو از نظر من نجس هستی و من نمی توانم از دستپخت تو بخورم!

❖ چه اشکها که مادرها ریختند و چه بغضها که در گلوی پدرها شکست و تبدیل به حق حق شد!

در این خانواده ها همه چیز به هم ریخته بود. فقر و بی کاری و بی همسری فرزندان کم بود که این مشکل هم بر دیگر مشکلات به شدت افزوده بود. اما همه آنها را می شد تحمل کرد بر خلاف این یکی.

و این هم که وضع من بود.

اما همه اینها برای ما افتخار بود! چون:

❖ ما تمام این فشارها و سختی ها را در راه ایمان مان متحمل می شدیم، در راه حمایت از فرستاده و فرزند امام زمان!

❖ و قطعاً بالاترین پاداش های خداوند در انتظار ما بود!

❖ ا صلاحاً مگر چه اشکالی دارد؟؟!! مگر مسلمانها در صدر اسلام همین مشکلات خانوادگی را پیدا نکردند؟ مگر پدر بت پرست، فرزند مسلمان خود را کتک نمی زد؟ مگر مادر بت پرست فرزند خود را تهدید به مرگ نمی کرد؟ مگر به خاطر اسلام بین زن و شوهرها اختلاف نیافتاده بود؟ خوب ما هم مثل آنها!

➤ قیاس های باطلی که 1400 سال فرقه های مختلف به پیروی رهبر قیاس کنندگان، شیطان بزرگ، به خورد پیروان خود می دادند.

منتها در مورد ما معمولاً امر بر عکس بود! یعنی این ما بودیم که مخالفان دعوت را تهدید می کردیم یا کتک می زدیم و یا هر کار دیگر!

یادم نمی رود یکی از مبلغان سرشناس دعوت می گفت: استخاره کردم خواهرم را که مخالف احمد بود سر ببرم اما استخاره بد آمد! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** وقتی سید قیام کنند حتماً این کار را خواهم کرد!!!

«تقلید در بطلان تقلید»

احمد بصری به شدتِ هر چه تمام تر مخالف تقلید از علماست. چه در مسائل اعتقادی و چه در مسائل شرعی. بلکه اصلاً مخالف جدی شخص علماست و شدیداً بر آنها حمله می کند و همه علما را فاسق و فاجر و کافر می شمرد. ما پیروان او نیز با تمام علمای دین دشمنی سخت داشتیم و همه را از دم لعن و نفرین می کردیم.

چرا که آنها به احمد ایمان نیاورده بودند بلکه به مخالفت با او برخاسته و حتی شنیده بودیم که فتوا به قتل او داده اند. هر چند که هیچ وقت یکی از ما مدرک این ادعا را نپرسید!

بله ما شدیداً تقلید را باطل می دانستیم و شبهات زیادی در مورد آن در کانال خود می گذاشتیم، اما حالا که نگاه می کنم می بینم ما خودمان از همه مردم دنیا مقلد تر بودیم:

❖ هر چه بالاتری ها می گفتند بی چون و چرا می پذیرفتیم.

❖ هر ادعایی.

❖ هر دستور العملی.

❖ هر توصیه ای.

❖ هر بکنی.

❖ هر نکنی!

ما حتی در نحوه رفتارمان در خانواده و با دوستان و غیره تقلید می کردیم!

سید را خواب دیدم اینطور گفته؛ سید را خواب دیدم آنطور گفته.

حتی گاهی چیزهایی به ما می گفتند که یا مخالف عقل بودنش کاملاً روشن بود و یا مخالف شرع بودنش.

اما همه را بی چون و چرا می پذیرفتیم هر چند در مورد بعضی مسائل دل من یکی کمی می لرزید و نمی توانست قبول کند.

به عنوان مثال: هم سر من از سان با غیرتی است و روی نحوه تعامل با نامحرم حساس هست، اما طبق دستور سمیه خانم و به خاطر تحریک کردن همسرم، در جلوی او با اتباع مرد تلفنی صحبت می کردم و گاهی هم به طور عمدی شوخی می کردم که چندین بار سر همین قضیه از همسرم کتک خوردم و حتی چند موبایل را هم همسرم شکست ولی باز دوباره یکی دیگر می خریدم!

زندگی من جهنم شده بود ولی من هیچ چیز نمی فهمیدم، یک مقلد محض و برده ای در دست سمیه خانم تا اینکه دستور جدیدی برای من بیاورد.

زندگی من به جایی رسید که همه با من قطع رابطه کردند و هم سرم هم دم از طلاق و جدایی زد، طلاق هم هیچ اهمیتی برای من نداشت اما وقتی به سمیه خانم گفتم، به من گفت: چه بهتر! در بین اتباع احمد مردهای بسیار مومن و با وقاری هستند، خودم برایت همسر پیدا می کنم.

این حرف سمیه خانم برای اولین بار باعث شد کمی جا بخورم.
ترسیده بودم.

انگار تازه فهمیده بودم چه اتفاقی دارد می افتد.

یک جور عذاب وجدان در دلم سو سو می زد.

نه می توانستم از احمد و دینم برگردم و نه می توانستم باور کنم باید از همسرم و بچه هایم جدا شوم.

در برزخی عجیب گیر کرده بودم.

تازه داشتم متوجه می شدم که چطور من و امثال من اسیر دست این خانم هستیم. دقیقاً مثل یک برده! دیگران را تمسخر می کردیم که مقلد هستند و تقلید باطل هست ولی خودمان غلام حلقه به گوش بالادستی ها و به اصطلاح خادم بودیم.

«بازگشت»

حدود یک سال مردی از تهران با من تماس می گرفت و از من راهنمایی می خواست.

همسر او جزء اتباع احمد بصری شده بود و او بسیار ناراحت بود.

اوائل آشنایی، بیشتر سوال هایش در مورد آشنایی با این فرقه و جریان شناسی بود و بعد از مدتی در مسائل علمی و شبهاتی که اتباع احمد مطرح می کنند سوال می پرسید و من جواب می دادم.

چند ماهی از این تماس ها گذشت و من از لابلائی حرفهای ایشان متوجه شده بودم که رابطه وی با همسرش به کدورت کشیده شده است تا اینکه خود او مسئله را باز کرد و گفت که دیگر نمی تواند همسرش را تحمل کند و قصد دارد با وجود دو فرزند از همسرش جدا شود.

نمی دانستم چه بگویم.

اولین باری نبود که از این خبرها می شنیدم.

در آخرین تماسی که داشتیم از باب تجربه ی این چند ساله و شناختی که از اتباع احمد پیدا کرده ام به ایشان پیشنهاد دادم همسرش را راضی کند تا به یک روانشناس زبده رجوع کنند.

چند ماه از آخرین تماس گذشت تا اینکه عصر یک روز وی با من تماس گرفت و اصرار زیادی نمود که همین امشب بیا تهران همسرم می خواهد شما را ببیند.

هر چه دلیل آوردم که سرم شلوغ است او بیشتر اصرار و حتی التماس می کرد و آخر هم قسم داد؛ بالاخره قبول کردم و راه افتادم سمت تهران و حدود ساعت 11 شب رسیدیم به آدرسی که برایم فرستاده بود.

از منطقه و ظاهر منزل مشخص بود وضعیت مالی خوبی دارند. زنگ در را زدم و جناب حمید آمد و بعد از کلی تشکر و خوش آمد گویی رفتیم داخل.

چند دقیقه ای نگذشته بود که همسر ایشان هم وارد شد، و بعد از کمی تعارف صحبت را شروع کردم:

خوب ما در خدمتیم؛

چه کمکی از من ساخته است؟

چه شده که اینقدر برای آمدن من اصرار داشتید؟

آقا حمید شروع کرد به صحبت: یادتان هست در آخرین تماس به من گفتید همسرم را ببرم پیش یک روانشناس؟ من چون همسرم را می شناختم و

میدانم قبول نخواهد کرد، به این بهانه که اگر روان‌شناس حق را به تو بدهد من هم ایمان می‌آورم وی را راضی کردم که پیش روانشناس و مشاور برویم.

دوست روانشناسی داشتم و رفتم پیشش و با او مفصل صحبت کردم. جالب این بود که گفت کمی از این فرقه آشنایی دارد چون دو مورد دیگر مشاوره مربوط به همین جریان داشته است. خلاصه با هم قراری گذاشتیم و من با همسرم پیش او رفتم و از این به بعد بهتر است خود همسرم توضیح بدهد.

ادامه ماجرا را خانم ایشان اینگونه تعریف کرد:

ما رفتیم پیش روان‌شناس، خلاصه و چکیده عرض کنم، چند جلسه صحبت کردیم و طبق سخن روانشناس به این نتیجه رسیدیم که من مدتی، حداقل سه ماه کلاً جریان احمد را فراموش کنم و فقط به زندگی برسم، البته زرنگی روانشناس این بود که این راهکار را برای جذب شوهرم و به دست آوردن دل او به من پیشنهاد داد.

شرط خیلی سختی بود و شاید غیر ممکن.

از روز بعد این تعهد تازه فهمیدم چه قولی داده‌ام.

هم سرم برای اینکه فضا را آماده کند ما را برد ویلای شمال و حدود یک ماه شمال بودیم.

می دانید چرا می گویم تازه فهمیدم تعهدی دادم که برای من غیر ممکن بود؟
همانطور که گفتم طبق وعده در م شاوره رفتیم شمال و قرار شد سه ماه همه
چیز را فراموش کنم فقط خودم و زندگی و همسرم و بچه هایم.

روزهای اول خیلی سخت بود. عین یک معتاد بودم. همسرم طبق توافق موبایلم
را از من گرفته بود، چند باری یواشکی گوشی همسرم را برداشتم و با سمیه
خانم تماس گرفتم، او خیلی نگران من بود چون بی خبر رفته بودم، به من می
گفت سید کلی برایت پیام رسانده! گفته سریع ول کن بیا، فرار کن و ...!

➤ چند روزی گذشت.

➤ کمی وضعم بهتر شده بود.

➤ مدت زیادی بود که اینطور راحت زندگی نکرده بودم.

➤ تازه داشتم مزه زندگی را می فهمیدم.

➤ آرامش اولیه زندگی به من برگشته بود، کنار همسر و فرزندان، دریا و
جنگل و

سه هفته ای از سفر ما گذشته بود که از گوشی همسرم به نیلوفر زنگ زدم، و با
شنیدن حرفهایش از حال رفتم، که همسرم به کمکم آمد.

❖ برای اولین بار بود که احساس گناه می کردم.

❖ بغض کردم و نتوانستم جلوی گریه خودم را بگیرم.

❖ زار زار گریه می کردم و جریان را برای همسرم تعریف می کردم.
❖ از اینکه چطور به سفارش سمیه خانم به دیگران دروغ می گفتم و خواب
جعل می کردم و الآن فهمیدم همین بلا سر خود من هم آمده و من
متوجه نبودم!

همسرم دلداریم داد و گفت: خدا را شکر کن که متوجه شدی و از این کجراهه
برگشتی.

❖ چند روز در فکر بودم؛
❖ وقتی یاد جلسات و دعوای اتباع بر سر رسیدن به قدرت در گروه های
خودمان می افتادم دیوانه می شدم.
❖ عده ای به سرکردگی و طرفداری از فتحیه و عده ای هم به حمایت از
کهندل به جان هم می افتادند و این وسط عده ای نیز مدام دم از مکتب
نجف می زدند!

وقتی فکر می کنم می بینم همه این دعوایها بر سر قدرت و منصب بوده، اینها
مثلاً همان یاران امام زمان علیه السلام بودند!

➤ از اتباع متنفر شده بودم؛
➤ از سمیه خانم متنفر بودم؛
➤ از این همه دروغ و فریب در راه ایمان به کسی که اصلاً او را ندیده
بودم و حتی زنده و مرده بودنش هم معلوم نبود.

اما با اینکه از این خانم متنفر شده بودم، ولی هنوز به دعوت ایمان داشتم، چند روز بعد از این مسئله حرفهای شوهرم باعث تعجبم شد.

او برای اولین بار شروع کرد در مورد دعوت صحبت کردن و اشکالات را یکی یکی مطرح می کرد.

واقعاً تعجب کرده بودم و اصلاً فکر نمی کردم که این قدر اطلاعات داشته باشد.

تنفر من از رفتار اتباع و مهربانی همسرم و صحبت هایش در اینکه باید روی این سوالات فکر کنم باعث شد برای اولین بار ذهنم را روی سوالات و اشکالات متمرکز کنم؛ شاید باور نکنید. من این سوالات را هزاران بار در فضای مجازی شنیده بودم و اصلاً برایم ایجاد شبهه نکرده بود ولی نمی دانم چه شد که این بار تمام سوالات و اشکالات را وارد می دانستم؛ هر چه همسرم سوالات را بیشتر می کرد بیشتر متوجه پوچی دعوت می شدم.

❖ تازه فهمیدم چرا قبلاً این سوالات و اشکالات را نمی فهمیدم و حتی به اشکالات اساتید نقد می خندیدم و مسخره می کردم.

❖ آن موقع من کور و کر بودم؛

❖ یک متوهم به تمام معنا؛

❖ من هیچ چیز نمی فهمیدم جز آنچه که دیگران به من می گفتند؛

➤ تازه آن موقع بود که فهمیدم من یک بیمار بودم، یک بیمار سحر شده.

شما نمی توانید درک کنید که من چه می گویم، من به مانند یک معتاد بودم که به جز مواد مخدر هیچ چیزی سرش نمی شود.

من و امثال من که جذب این جریان می شویم یک بیمار هستیم و درمان بیماری ما فقط بیان روایت و استدلال نیست. بیشتر ما عقده دیده شدن داریم، می خواهیم با دیگران متفاوت باشیم، مدعی هستیم از دیگران بهتریم و بیشتر می فهمیم و برای همین اصلاً رديه های مخالفان را نمی بینیم و حتی نمی خوانیم و همین گونه هم به ما دستور می دهند که سخنان معارضین دعوت را گوش ندهید.

هر چه بیشتر می گذشت، بیشتر از جریان متنفر می شدم تا اینکه به سفارش شوهرم شروع کردم به خواندن چند کتاب پیرامون نقد دعوت. خیلی از مسائل برایم روشن شد و تازه داشتم به حماقت های خودم پی می بردم.

الآن که دارم این حرفها را می زنم دیگر به احمد بصری ایمان ندارم. کاملاً آزادم و تمام آن مشکلات خانوادگی بر طرف شده و من در کنار همسر و فرزندانم احساس خوشبختی می کنم.

نفرین بر دورغ؛ نفرین بر دورویی؛ نفرین بر بازی دادن احساسات؛ نفرین بر کبر و غرور؛ نفرین بر فریبکاری و حيله گری.

بخش ضمیمه: «ترفندها»

ترفند اول: جدا کردن مردم از علما

❖ مبلّغ: تا به حال این حدیث را شنیده ای که پیامبر فرموده اند بعد از دوازده امام دوازده مهدی خواهند بود که مهدی اول نامش احمد است؟
➤ عوام: نه، نشنیده بودم. اگر بود علما می گفتند.

❖ مبلّغ: علما؟! مگر فکر کردی علما همه چیز را به مردم می گویند؟ اگر چنین حدیثی بود و برایت آوردم چه؟ آن وقت قبول می کنی که دوازده مهدی خواهیم داشت؟
➤ عوام: نه.

❖ مبلّغ: چرا مگر تو مسلمان نیستی؟ مگر تابع احادیث اهل بیت نیستی؟ اصلاً تو دینت را از چه منبعی می گیری؟ تقلین یا علما؟ کجا پیامبر فرموده به علما مراجعه کنید؟ خوب وقتی خود حدیث موجود است و ما هم عقل داریم و می توانیم معنای حدیث را بفهمیم چرا به علما مراجعه کنیم؟

➤ عوام: خوب این حدیث کجا آمده؟

❖ مبلّغ: در کتاب شیخ طایفه شیعه، رئیس مذهب تشیع، شیخ طوسی رحمه الله علیه. این حدیث هم سندش صحیح است و هم معنایش واضح و روشن. بیا خودت نگاه کن.

➤ عوام: پس چرا علما تا به حال چیزی درباره این حدیث به ما نگفته اند؟
حتماً این حدیث باطل بوده که چیزی نگفته اند.

❖ مبلّغ: باز که گفتی علما. کجای قرآن گفته برید سراغ علما؟ کجا پیامبر گفت هر چه علما گفتند درست و هر چه نگفتند باطل است؟ اصلاً مگر تو خودت فهم نداری که بروی از علما پرسی؟ تو معلومست شیعه اهل بیت نیستی شیعه علما هستی.

➤ عوام: نمی دانم چه بگویم ولی علما متخصص در دین هستند حتماً این حدیث یک ایرادی داشته که برای ما نگفته اند.

❖ مبلّغ: من می گویم شیخ طوسی رئیس مذهب شیعه در کتاب بسیار معروف غیبت این حدیث را آورده، سندش هم صحیح است و معنایش هم واضح؛ باز تو می گویی علما؟ بین چقدر تو را شستشوی مغزی داده اند که بین حدیث اهل بیت و حرف علما، حرف آنها برای ملاک شده. اصلاً مگر علما معصومند؟ آن هم این علما که خود اهل بیت گفته اند علمای آخر الزمان فاسقند و دشمن حضرت قائم.

➤ عوام: اینکه نمی شود؛ من خودم از نزدیک بسیاری از علما را می شناسم که انسان های بسیار خوب و مومنی هستند.

❖ مبلّغ: اهل بیت گفته اند اینها فاسقند تو نمی پذیری؟ اصلاً مگر خوب بودن به چیست؟ به نماز و روزه است؟ خوب شمر و معاویه هم اهل نماز و روزه بودند. مهم اینست که در برابر اهل بیت متواضع باشی و حرفشان را بپذیری. اگر پذیرفتی می شوی مومن و اگر نپذیرفتی میشوی فاسق حتی اگر اسمت باشد علما.

تازه اصلاً چه کسی گفته علما چیزی از این حدیث نگفتند؟ این حدیث را علامه مجلسی نقل کرده، فیض کاشانی آورده، شیخ حر آورده، علامه بحرانی آورده. تو اینها را قبول داری؟ از علما بودند دیگر. حالا اگر علمای فعلی مخفی کاری می کنند و این حدیث را به مردم نمی گویند خوب معلوم است دشمن اهل بیتند دیگر.

حالا باز می گویی علما خوبند؟ باز می گویی بروم از علما بپرسم؟ تازه مگر خود همین علما نمی گویند تقلید در عقاید باطل است؟ خوب مسئله مهدیین مسئله شرعی نیست که بروی از علما بپرسی، خودت باید به آن بررسی.

و اینگونه و با این سخنان سخیف و آمیخته به دروغ، عوامی که تا به حال به هیچ کتاب حدیثی مراجعه نداشته و هیچ سر رشته ای از حدیث و سند و محتوا ندارد را از مراجعه به علمای دین باز می دارند و چنین القا می کنند که تو

خودت با هر سطح دانش بلکه حتی اگر بی سواد باشی توانایی تشخیص حق از باطل را داری و نباید به علما مراجعه کنی.

اما جواب حرفهای این مبلّغ درباره حدیث وصیت:

اولاً این حدیث دارای ضعیف ترین سندهاست به گونه ای که چهار نفر از سلسله راویان آن به شدت مجهولند (علی بن سنان، علی بن الحسین، الحسن بن علی، علی بن بیان) و نام سه تن از آنها فقط و فقط در سند این حدیث آمده و نه هیچ حدیث دیگر (جعفر مصری، الحسن بن علی، علی بن بیان)؛ و دو نفر از آنها کذاب و جّعال حدیث معرفی شده اند (احمد بن محمد بن الخلیل، جعفر مصری). پس اینکه مبلّغ گفت سندش صحیح است دروغی شاخدار از نوع بدترین دروغهاست.

همچنین آن را تنها و تنها شیخ طوسی نقل نموده و نه قبل از وی و نه بعد از وی، احدی از علمای شیعه در هیچ کتاب حدیثی، طریقی به این حدیث نداشته و آن را ذکر نکرده، مگر عده بسیار کمی از علما که جهت رد کردن آن را در کتاب خود آورده اند نه جهت تایید. اما این مبلّغ با فریبکاری تمام، نام آنها را به عنوان ناقلان این حدیث ذکر کرد بدون اینکه اشاره کند آنها برای چه حدیث وصیت را نقل کرده اند.

بله شیخ طوسی در فصلی به نام: ابطال شبهات هفت امامی ها، در باب اثبات اینکه عدد ائمه علیهم السلام منحصر در دوازده نفر است این حدیث را در لا به لای احادیث دیگر فقط برای اثبات عدد ائمه دوازدهگانه ثبت نموده، نه اینکه به خصوص این حدیث برای اثبات دوازده مهدی یا حتی دوازده امام استناد کرده باشد.

برای همین شما می بینید ایشان در دو کتابی که در عقاید شیعه به نام «العقائد الجعفریه» و «الإقته صاد فیما یتعلق بالاعتقاد» نگاشته، کوچکترین اشاره ای به مسئله مهدیین ندارد. و از این معلوم می شود حتی خود شیخ که تنها ناقل این روایت می باشد، به مضمون آن مبنی بر دوازده مهدی بعد از دوازده امام اعتقادی نداشته و آن را صحیح نمی دانسته است.

لذا این سخن مبلغ که: آن را رئیس طایفه شیعه و مذهب جعفری، شیخ طوسی در یکی از معروف ترین کتابهای خود یعنی کتاب غیبت ثبت نموده، تنها برای گنده نمایی است و هیچ چیزی را ثابت نمی کند.

اما اینکه همه علما فاسقند و این را اهل بیت علیهم السلام گفته اند دروغی آشکار است، و اکثر احادیثی که این فرقه به آن استناد می کند بی سند یا دارای سند ضعیف می باشد و نوعاً هم درباره فقها نه علما سخن گفته، و مرادشان هم فقهای اهل سنت هستند که به معارضه با حضرت مهدی

علیه السلام بر می خیزند نه علمای شیعه که خود را سرباز امام زمان علیه السلام می دانند.

در پایان عرض می کنم: حرف همان عوام درست است که اگر حدیث وصیت صحیح بود و اشکال سندی و محتوایی نداشت، خود علما به مردم می گفتند. مخصوصاً در این 1000 سال که از ثبت آن حدیث توسط شیخ طوسی می گذرد هیچ انگیزه ای در آنها برای مخفی نگه داشتن چنین حدیثی وجود نداشته است و الآن هم که دهها سال است خود علما کتاب غیبت طوسی را چاپ کرده اند، خودشان ترجمه کرده اند و خودشان نیز نشر داده اند.

پس هیچ مخفی کاری در کار نیست، اما این را همه می دانند که هر حدیثی در هر کتابی بود صحیح نیست و اگر علما این حدیث را برای مردم نخوانده اند فقط از این جهت بوده که به اتفاق نظر جمیع علما، محتوای آن باطل بوده است.

اما اینکه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هیچ کجا مردم را به علما ارجاع نداده اند نیز دروغی شاخدار است و علما خود مبلغان اصلی تقلین بوده و هستند لذا مراجعه به آنها دقیقاً به معنای مراجعه به تقلین است نه در مقابل آن.

امام هادی علیه السلام می فرمایند: «اگر بعد از غیبت قائم شما، عالمانی نبودند که به سوی او دعوت کنند و او را اثبات نمایند و از دین وی توسط دلیل های

الهی دفاع کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام های شیطان و یارانش و دشمنان
ائمه نجات دهند احدی باقی نمی ماند الا اینکه از دین خدا مرتد می شد، ولی
علما همان کسانی هستند که افسار قلوب شیعیان ضعیف را در دست می گیرند
همانگونه که ناخدا سکان کشتی را نگه می دارد، این علما نزد خدای عز و جل
برترین ها هستند».^{۱۳}

همچنان که تقلید در عقاید عقلی باطل است اما در مورد عقاید نقلی یعنی
چیزهایی که در احادیث بیان شده، مثل همین مسئله مهدیین، فرد عامی که هیچ
تخصصی در زمینه تشخیص سند و متن احادیث صحیح ندارد، راهی جز
مراجعه به علمای متخصص برایش نیست، و هر آنچه این فرقه منحرف به خورد
مخاطب خود می دهد، به نوعی مقلد قرار دادن مردم برای خویش است.

^{۱۳}. الإحتجاج ج ۱ ص ۱۸

ترفند دوم: وصیت، راه شناخت حجت خداست نه معجزه

❖ مبلّغ: اگر امام زمان بیاید چطوری او را می شناسی؟

➤ عوام: با معجزه.

❖ مبلّغ: معجزه؟! آخر کدام امام برای اثبات امامتش معجزه داشته؟!

➤ عوام: خوب با صیحه آسمانی.

❖ مبلّغ: صیحه؟! آن صیحه در آسمان است و تو در زمینی. مراد از صیحه،

خواب دیدن است جانم.

➤ عوام: پس راه شناخت قائم چیست؟

❖ مبلّغ: ببین در این حدیث تصریح شده: راه شناخت امام و وصیت است،

منظورش از وصیت هم وصیت پیامبر است، خوب در وصیت پیامبر آمده

که دوازده مهدی بعد از دوازده امام، و مهدی اول پسر امام زمانست که

اسمش احمد می باشد.

➤ عوام: خوب مگر نمی گویی بعد از دوازده امام؟ امام دوازدهم که هنوز

نیامده، هر وقت آمد و گفت این حدیث صحیح است، به روی چشم، ما

هم قبول می کنیم دیگر، مشکلی نداریم با این حدیث.

❖ مبلّغ: نه ، اشتباه فهمیدی؛ مهدی اول قبل از امام زمان می آید تا زمینه

ظهور ایشان را فراهم کند چون او همان یمانی موعود است.

➤ عوام: زمینه سازی کند؟ چه زمینه ای بسازد؟ وقتی صبحه زده شود امام ظهور می کنند دیگر. مهدی اول همان یمانی موعود است؟! ❖ مبلّغ: نه، همین جوری که نمی شود قیام کنند. باید قبلش مردم از خواب غفلت بیدار شوند تا به کمک حضرت بیایند، و الآن مهدی اول تو سط امام زمان فرستاده شده و اسمش هم که در وصیت هست. بله مهدی اول همان یمانی موعود است و یمانی قبل از امام مهدی می آید.

➤ عوام: خوب ما از کجا بدانیم راست می گوید؟ معجزه دارد؟ ❖ مبلّغ: آخر کجای دین گفته راه شناخت حجت خدا معجزه است؟ در قرآن گفته یا در روایات؟ تو همین جوری یک چیزی شنیدی و چشم بسته قبول کردی! معجزه نوح چه بوده؟ معجزه یعقوب چه بوده؟ ا صلّا معجزه امام حسین چه بوده که آن جوری در کربلا شهیدش کردند؟ خوب اگر آنها معجزه داشتند پس کو؟ ا صلّا اگر معجزه داشتند دیگر چه کسی با دیدنش می توانست مخالفت کند؟

➤ عوام: یعنی می گویی یکی بدون معجزه بیاید ادعا کند من حجت خدا هستم باید قبول کنیم؟

❖ مبلّغ: بله اگر با وصیت آمده باشد باید قبول کنیم، چون پیامبر گفتند این وصیت مانع از گمراهی است، پس نمی شود کسی بیاید با همین وصیت ادعای دروغ نموده و مردم را گمراه کند.

تازه اگر شک داری استخاره کن ایشان امامست یا نه. یا اصلاً این دستور العمل را انجام بده خودت خواب می بینی که ایشان بر حقست.

و با این شبهات سبک و حرفهای بی ارزش، اعتقاد 1400 ساله شیعه مبنی بر اینکه معجزه یکی از راه های شناخت حجت خداست را از ذهن عوام پاک می کنند و به جای آن مدام روی وصیت و البته خواب و استخاره تاکید می کنند! معجزه را بگذار کنار، برو خواب ببین، برو استخاره کن، اگر خوب آمد که یعنی: ایشان امام است و باید ایمان بیاوری و اگر بد آمد که یعنی: اگر ایمان بیاوری بد است پس باز باید ایمان بیاوری!

اصلاً چرا تو خواب ببینی؟ خودم برایت خواب می بینم، بلکه دیگران خواب دیده اند و همان بس است!

اما اینکه مبلغ گفت: راه شناخت امام وصیت است:

اولاً کدام امام؟ یازده امام قبلی یا امام دوازدهم؟ چون ایشان یک فرقی با دیگر امامان دارد، اینکه آنها همگی ظاهر بوده اند و ایشان از اول غائب. حال بر فرض که وصیت راه شناخت امام زمان هم باشد اما در چه زمانی؟ با آغاز غیبت صغری یا هنگام ظهورشان؟ چون ایشان به علت رخداد غیبت، دو بار باید خود را اثبات کنند: یکی در ابتدای غیبت صغری برای مردمی که با وفات

امام یازدهم علیه السلام مواجه شدند و دیگری به هنگام ظهور برای مردمی که هیچ چیز از ایشان نمی شناسند.

یازده امام قبلی که هیچکدام با این وصیتی که جریان احمد ادعایش را دارند، به امامت خود تمسک نکرده اند؛ امام دوازدهم که از اول امامت خود غائب بوده اند چه برسد به اینکه بخواهند به این وصیت استدلال کنند، و در آخرین توقیعاتشان هم هیچ سخنی از این وصیت نیست.

ثانیاً کدام وصیت؟ وصیت هر امام به امام بعدی که در روایات توصیف به ظاهره شده یعنی روشن و آشکار بوده یا وصیت پیامبر؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «سه چیز است که در کسی جمع نمی شود الا اینکه صاحب این امر است: ... و اینکه صاحب وصیت ظاهره باشد وصیتی که وقتی به مدینه بیایی درباره آن از عموم مردم و بچه ها پرسشی که فلانی به چه کسی وصیت کرده؟ بگویند به فلانی پسر فلانی».^{۱۴}

حال بر فرض که وصیت پیامبر مراد بوده، اما آیا منظور نقل این وصیت در کتابی است که بعد از گذشت 180 سال از رخداد غیبت نوشته شده؟ بر فرض مراد نقل وصیت پیامبر در کتب حدیثی بوده، اما آیا از پیامبر تنها همین یک وصیت نقل شده که آن را تنها راه شناخت حجت خدا می دانند یا نقلهای

¹⁴. الکافی ج 1 ص 284 ح 2

دیگری هم درباره وصیت مکتوب پیامبر در کتاب های معتبر دیگر وجود دارد که هیچ سخنی از دوازده مهدی به میان نیاورده است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما صحیفه ای به املای رسول خدا و خط امیر المومنین یافتیم که در آن آمده است: بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته ای است از جانب خدای عزیز حکیم ... و صی تو را بر تمام او صیا برتری دادم؛ و تو را به دو نوه ات پس از او تکریم نمودم؛ دو نواده ات ح سن و ح سین ... و علی سرور عابدان ... و پسرش محمد ...

و جعفر ... پس از او موسی را برگزیدم ... علی ... چشم علی را به جمال محمد پسرش و خلیفه پس از او روشن نمودم ... و سعادت را برای پسرش علی رقم زدم ... از او ... ح سن بر آید ... سپس آن را به فرزند ح سن که رحمت برای عالمین است کامل می کنم ... اینها صاحبان ولایت من هستند و به واسطه اینها هر فتنه ای را دفع می کنم ... اینها هستند که بر آنها صلوات و رحمت پروردگارشان می باشد و اینها همان هدایت یافتگانند».^{۱۵}

اینها سوالهای بسیار کلیدی است که پیروان احمد هیچ جواب منطقی برای آنها ندارند و تنها به صرف استناد به یک یا چند حدیث، و نادیده گرفتن تمام احادیث مخالف یا تاویل و توجیه کردن آنها، مثلاً این سوالهای مهم را پا سخ می دهند؟!

¹⁵. کمال الدین ج 1 ص 312، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج 1 ص 45 ح 3. البته باید دانست که شیخ صدوق متن این وصیت را در کتابش در روایت قبل از این روایت ثبت کرده و در این روایت به همان ارجاع داده است.

ترفند سوم: تاویل حدیث ، توجیه حدیث ، تقطیع حدیث ، بازی با حدیث، انتخاب سلیقه ای!

(1) تاویل حدیث:

➤ عوام: من راستش رفتم از چند عالم پرسیدم، احادیثی را به من نشان دادند که می گوید تعداد اوصیای پیامبر تا روز قیامت دوازده تاست:

الف) «من و برادرم و یازده امام که او صیای من تا روز قیامتند همگی هدایتگر و هدایت شده هستند. اولین اوصیا پس از برادرم، حسن سپس حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین اند؛ همگی در بهشت، در یک جایگاه هستند».^{۱۶}

ب) «ابوبکر و عمر برخاسته و گفتند: یا رسول الله! آیا این آیات به طور خاص درباره علی نازل شده است؟ فرمود: بلکه در حق او و دیگر او صیائم تا روز قیامت؛ هر دو گفتند: ای رسول خدا آنان را برای ما بیان کن؛

فرمود: علی ... سپس فرزندان حسن سپس فرزندان حسین و سپس نه تن از نسل فرزندان حسین یکی بعد از دیگری، قرآن با ایشان و ایشان با قرآنند، نه آنها از او جدا می شوند و نه قرآن از ایشان، تا در کنار حوض بر من وارد شوند».^{۱۷}

^{۱۶}. کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۶۵-۵۶۶، کمال الدین ج ۱ ص ۲۶۳

^{۱۷}. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۴۵، کمال الدین ج ۱ ص ۲۷۷، الإحتجاج ج ۱ ص ۱۴۷-۱۴۸

ج) « سلمان فارسی گفت: ای رسول خدا! آیا این آیات به طور ویژه در حق علی نازل شده است؟ رسول خدا فرمود: در حق علی و دیگر اوصیاء تا روز قیامت ... سلمان گفت: ای رسول خدا آنان را برای من بیان فرما، فرمود: علی ... و یازده امام از فرزندان او، اولینشان فرزندانم حسن و سید حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری؛ قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند تا در کنار حوض بر من وارد شوند».^{۱۸}

❖ مبلّغ: اینها که جوابش معلوم است، تا روز قیامت یعنی قیامت صغری یعنی تا روز قیام قائم.^{۱۹}

➤ عوام: خوب قائم که هنوز قیام نکرده، پس تا قیام نکند تعداد اوصیا دوازده تاست.

❖ مبلّغ: مراد از قائم در این روایات، فرستاده امام مهدی است که همان سید احمد می باشد!

➤ عوام: اما سید احمد که هنوز قیام نکرده، پس تا قیام نکند تعداد اوصیا همان دوازده تاست و این خودش ناقض ادعای امامت سید احمد است!

❖ مبلّغ: مراد از قیام، ظهورست نه خروج. یعنی قیام به امامت!

^{۱۸}. کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۵۹، الغیبة للنعمانی ص ۷۰

^{۱۹}. این دروغ محض است و حتی در یک روایت تعبیر «تا روز قیامت» به معنای قیام قائم علیه السلام نیامده، همچنانکه تعبیر قیامت صغری در هیچ روایتی از اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد.

و این عوام بیچاره نمی داند که بعد از اولین جواب مبلّغ دارد در زمین او بازی می کند، برای همین نمی تواند حق را تشخیص دهد. او اگر به فن مناظره واقف بود، نباید می گذاشت این مبلّغ پایش را از ادعای اول فراتر بگذارد و سریع مچش را می گرفت و می گفت: از ثقلین برای من ثابت کن دو تا قیامت داریم: قیامت کبری و قیامت صغری، و ثابت کن تعبیر «تا روز قیامت» لا اقل دو معنا دارد و به معنای قیام قائم هم آمده است.

و اینگونه به راحتی دروغی که مبلّغ در تاویل روایات حصر عدد اوصیا گفته بود آشکار می شد. چون حتی در یک حدیث بی سند هم عنوان قیامت کبری و قیامت صغری نیامده، و اگر بعضی علما از این تعبیر استفاده می کنند به جهت رخداد رجعت، همزمان یا مقداری پس از قیام امام زمان علیه السلام است و رجعت یعنی زنده شدن بخشی از مردم که چون تنها در مورد بعضی افراد اتفاق می افتد از آن به قیامت صغری تعبیر کرده اند. و البته طبق تفکر احمد بصری که علما فاسق و گمراه هستند و نیز طبق اعتراف پیروانش که فقط تابع ثقلین می باشند، این تعبیر توسط علما باطل است نه اینکه آنقدر اعتبار داشته باشد که بتواند مفسر احادیث اهل بیت علیهم السلام هم قرار گیرد! همچنین حتی در یک حدیث بی سند هم نیامده که تعبیر «تا روز قیامت» را درباره غیر معاد به کار برده باشند.

(2) توجیه حدیث:

➤ عوام: کسی دیروز حدیثی به من نشان داد که امام صادق علیه السلام درباره دوازده مهدی به ابو بصیر می گویند: «پدر من فقط فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام. لکن آنها قومی از شیعیان ما هستند که به ولایت و معرفت حق ما دعوت می کنند»^{۲۰}، این حدیث چطوری با ادعای امامت سید احمد سازگار است؟

❖ مبلّغ: امام اینجا تقیه کردند! تازه اصلاً شرط امام بودن شیعه بودن است، مگر حضرت ابراهیم با اینکه امام بود شیعه اهل بیت نبود؟!

و اینگونه حدیثی که معنایش در رد امامت مهدیین روشن و آشکار است، با توجیهی سبک و مسخره، بر معنای حقیقیش پرده می افکنند تا عوام نا آگاه همچنان در جهل خود، شیعه احمد باقی بمانند.

(3) تقطیع حدیث:

➤ عوام: در روایت گفته: از بصره احمد بن مُلیح یار امام زمان خواهد بود^{۲۱}، خوب چرا شما کلمه «بن مُلیح» را از حدیث می اندازید و فقط می گویند: از بصره احمد؟ احمد بن مُلیح چه ربطی به احمد بن اسماعیل دارد؟

^{۲۰} کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

^{۲۱} دلائل الإمامة ص ۵۷۴

❖ مبلّغ: مُلیح صفت پدر سید احمد بوده؟ مُلیح هم نیست و مُلیح است

چون صورت پدرش اسماعیل با مزه بوده!

و اینگونه عوام نا آگاه که حتی خود احمد را هم ندیده تا بداند چه شکلی

است باید بپذیرد پدر نا دیده اش دارای چهره ای با مزه بوده!

اما نه مُلیح، مُلیح است و نه مُلیح توصیف پدر احمد است و نه اصلاً این

حدیث ربطی به احمد بصری دارد، و از همه مهم تر اگر این توجیهات نزد

احمد بصری رنگی داشت، «بن مُلیح» را از حدیث حذف نمی کرد و جایش

سه نقطه نمی گذاشت!

(4) بازی با حدیث:

➤ عوام: مگر احادیث نگفته اند خروج یمانی از یمن است²²، پس چرا

احمد از بصره آمده؟!

❖ مبلّغ: نه نگفته اند چون در بعضی نسخه ها کلمه «از یمن» وجود ندارد،

بلکه یمانی از یمن گرفته شده یعنی با برکت یا از یمین گرفته شده یعنی

دست راست امام زمان است یا اصلاً از یمن گرفته شده اما بداء رخ داده

و از بصره آمده! تازه شاید مراد از یمن همان بصره باشد چون در حدیثی

²². کمال الدین ج 1 ص 328 و 331، عیون الحکم ص 244

یکی از نام های بصره یمن دانسته شده است. بماند که مکه جزو یمن بوده و همه اهل بیت می شوند یمانی.

اما این دروغ است که در بعضی نسخه ها نام یمن وجود ندارد و نیز این دروغ است که در حدیثی نام بصره یمن دانسته شده است و نیز از نظر علم لغت، یمانی از یمن و یمین گرفته نشده است بلکه یمانی تنها یک معنی دارد و آن یعنی کسی که اهل یمن است، و بداء هم توسط خود معصوم خبر داده می شود نه اینکه غیر معصوم بیاید ادعای رخداد بداء کند. همچنانکه مکه جزء یمن نبوده و به اهل مکه یمانی نمی گفته اند، و اصلاً کسی که اجدادش در 1400 سال پیش اهل جایی بوده اند منسوب به آن مکان نمی شود.

(5) انتخاب سلیقه ای:

➤ عوام: بسیاری از احادیثی که شما می خوانید نسخه بدل دارد، به چه دلیلی شما یک نسخه را می گیرید و چندین نسخه مخالف آن را کنار می گذارید؟

❖ مبلّغ: برای اینکه سید احمد الحسن در کتابهایش این نسخه ها را درست دانسته نه آن نسخه ها را!

➤ عوام: اگر امامت سید ثابت بود که کسی بر سر نسخه بحث نمی کرد، حرف اینست که سید احمد با همین روایاتی که در کتاب های شیعه

ثبت شده بر امامت خودش و دیگر سخنانش استدلال نموده، پس باید طبق نسخه ای که شیعه قبول دارد بر آنها احتجاج کند نه طبق نسخه ای که خودش بدون ارائه دلیل قبول دارد.

❖ مبلّغ: خوب امامت سید که با حدیث وصیت ثابت است لذا هر نسخه ای را که ایشان بگویند، همان صحیح می باشد!

و اینگونه کسی که همه علمای شیعه را متهم به پیروی از هوا و هوس می کند، پیرو هوای خود، هر نسخه ای را که مطابق میلش هست صحیح می داند!

ترفند چهارم: اطاعت از امام واجب است

➤ عوام: این حدیث‌هایی که بر ضد ادعای سید می‌خوانند چیست؟ مثل توقیع سمری، یا: هر کس بگوید سیزده تا امام ملعون است: «هشدار که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه، ادعای مشاهده کند، دروغگوی افترا زننده است».^{۲۳}

«و گوینده‌ای با این سخنش از دین خارج می‌شود که امامت به سیزده نفر و بیشتر رسیده است».^{۲۴}

❖ مبلّغ: وقتی حجت خدا را شناختی دیگر حدیث حجیت ندارد، چون می‌روی از خود امام می‌پرسی دیگر. با چهار تا حدیث که نمیشود به جنگ حجت خدا رفت؛ این احادیث باطل است.

➤ عوام: شما که می‌گفتید علم رجال بدعت است و به واسطه همین علم بسیاری از احادیث اهل بیت کنار گذاشته شده. حالا هر حدیثی من خلاف ادعای سید می‌آورم می‌گویید باطل است؟

❖ مبلّغ: عزیز من علم رجال با سخن امام زنده فرق دارد. علم رجال بعد از ائمه درست شده پس بدعت است لذا نمی‌شود با آن تشخیص داد کدام روایت صحیح است و کدام روایت باطل. اما سخن امام زنده، خودش



^{۲۳}. کمال الدین ج ۲ ص ۵۱۶ ح ۴۴

^{۲۴}. الغیبة للطوسی ص ۱۷۰

حجت است و با آن تشخیص می دهیم چه حدیثی درست است. پس اگر هزار تا حدیث هم مخالف امامت سید باشد همه اش باطل می باشد چون سید با وصیت آمده است.

➤ عوام: بعضی از آیه هایی که سید تفسیر می کند خلاف تفسیری است که در روایات آمده.

❖ مبلّغ: خوب مخالف باشد. آن روایتها که معلوم نیست از ائمه رسیده باشد، امام خودش زنده است می گوید تفسیرش اینست.

➤ عوام: مگر روایت نگفته یمانی از یمن می آید:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «از علامت های خروج قائم، خروج سفیانی از شام است و خروج یمانی از یمن».²⁵

پس چرا احمد از بصره آمده؟ اصلاً چطوری یمانی هست؟

❖ مبلّغ: وقتی سید می گوید من یمانی یمانی است دیگر، حالا از هر کجا که بیاید. بالای حرف حجت خدا که نمی شود حرف زد.

و این گونه عوام بیچاره را به جنگ احادیث اهل بیت می فرستند تا هر حدیثی که با ادعای احمد بصری نخواند تاویل ببرد یا بگوید مخالف حجت خداست پس باطل است!

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و عجل فرجهم

²⁵ . کمال الدین ج 1 ص 328 ح 7

